

## ایسن و زولا شیاطین هم خانواده\*. ژان بوری ترجمه زهرا وثوقی

۹۷ بر قهرمانان زولا و ایسن خطر تباهی، دیوانگی  
موروثی و هیولاهای اجدادی، سنگینی می‌کند. به  
نظر می‌رسد سرنوشت، این شخصیت‌ها را به تکرار  
تراژدی‌هایی وامی‌دارد که خود منشاء آنها هستند.

وقتی بیماری‌هایی که نمی‌توان آنها را مسری نامید اما بیشتر  
«فرهنگی» هستند تقریباً ابعاد گسترده‌ای پیدا می‌کنند، می‌توان در  
مورد امکان ریشه‌شناسی اجتماعی و معنی تاریخی چنین  
ناراحتی‌هایی فکر کرد. این امر در مورد بروز اضطراب در پایان  
قرن نوزدهم که موپاسان، زولا، مانس و ایسن گواه آن هستند،  
صدق می‌کند. بدون نام بردن از فروید که در سال ۱۸۹۴ مقاله‌ای  
مختص به آنچه که نورو اضطراب می‌نامید، نگاشت.

آنچه که بیشتر مرا علاقه‌مند می‌کند، نزدیکی زولا و ایسن است  
زیرا نزدیکی نویسنده‌هایی بدین سان بیگانه نسبت به یکدیگر که  
همدیگر را نمی‌شناختند، نامه‌ای مبادله نمی‌کردند و نزدیکی که  
تنها بر مبنای شباهت ساده‌ای است که میان برخی آثار آنان وجود  
دارد، تنها اتفاقی است و در این زمینه، اتفاق نه تقدیر، بلکه بیشتر  
اجبار پنهان موقعیتی مشترک و شیوه مشترک زیستن و فهمیدن را

نشان می دهد. برای ساده کردن تنها به دورمان زولا، ایمان زیستن<sup>۱</sup> (۱۸۸۳) و دکتر پاسکال<sup>۲</sup> (۱۸۹۳) و فقط نمایشنامه بازگشتگان<sup>۳</sup> اثر ایسن می پردازم. ایمان زیستن در نیمه مجموعه روگون - ماکارت<sup>۴</sup> قرار دارد. دکتر پاسکال آخرین جلد و نتیجه آن است. از میان داستانهای این مجموعه، این دورمان کمتر مورد توجه واقع شده اند. هرچند هنری گیلمن با شهامت، ایمان زیستن را شاهکار زولا دانسته، عقیده ای که من هم حاضر من آن را بپذیرم. بازگشتگان، نمایشنامه ای که امروزه به ندرت اجرامی شود و علی رغم «کهنه بودنش»، با این همه به نظر یکی از نمایشنامه های غنی از معنی (به همراه دشمن مردم)<sup>۵</sup> این درام نویس نروژی است.

حتی اگر رابطه ای شخصی میان زولا و ایسن وجود نداشته است، یک موقعیت رابطه واقعی را میان آن دو به وجود می آورد. آنتوان بعد از همکاری در اجرای بازگشتگان در آلمان در سال ۱۸۸۸، برنامه اجرای نمایش در پاریس را طرح می کند. او از این برنامه بازولا صحبت می کند که زولا وی را آن گونه که نامه زیر نشان می دهد مورد تشویق قرار می دهد:

«آقای آنتوان عزیز

اجازه می خواهم که آقای لویی دو هسم را که در حال ترجمه بازگشتگان است به شما معرفی کنم. بر این باورم که شما در این نمایشنامه موردی خواهید یافت که به اندازه بازتاب نمایشنامه نیروی ظلمت جالب خواهد بود و حداقل از اهمیت زیادی برای ادبای برخوردار است.

ارادت اینجانب را بپذیرا باشید.»

این نمایشنامه که سرانجام در تئاتر لیبر در مه ۱۸۹۰ به اجرا درآمد. اولین اثر ایسن بود که در معرض دید تماشاگران پاریسی قرار گرفت. بنابراین زولا نقشی اندک لیکن بلامنازع در معرفی ایسن در فرانسه ایفا کرده است.

دورمان زولا و نمایشنامه ایسن، گرچه همان طور که اشاره شد اندکی فراموش شده اند. با این حال نمی توانم از دادن نوعی خلاصه صرف نظر کنم. ابتدا خلاصه بازگشتگان:

خانه ای بورژوازی، در انتهای آبدره، زیر باران، بانوی خانه، خانم آلوینگ بیوه است و تنها با خدمتکارش، رجین، زندگی می کند. پسر خانه، آسوالد، از اقامتی طولانی در خارج از کشور، ایتالیا و پاریس، که در آنجا حرفه نقاشی را آغاز کرده، بازگشته است. خیلی زود متوجه می شویم که حال آسوالد مساعد نیست. عصبی، گوشه گیر و مضطرب به نظر می رسد. پسر به مادرش اقرار می کند پاریس ورم، سرزمین خورشید و شاد زیستن را دوست داشته است. در آغاز همه چیز برایش خوب بوده تا اینکه ناراحتی ها پیش می آیند. سردردها، عدم امکان

کار کردن، اضطرابی که در او به وجود آمده و رهایش نمی‌کند. یک روان پزشکی پاریسی مورد مشاوره نظرش را چنین ابراز می‌کند که «در درون شما نوعی فساد وجود دارد» (واژه‌ای که به فرانسه در متن آمده است). اسوالد که به جذابیت رجین خدمتکار بی‌اعتنا نیست. این پری کوچک را در آغوش می‌گیرد، همان لحظه مادر از راه می‌رسد. آنها را غافلگیر کرده و باز می‌دارد، سردرگم و مشوش چرا که بیست سال قبل همسرش را در همان وضع غافلگیر کرده بود! پس آیا ما محکوم به تکرار فسادهای پدرانمان هستیم؟ آیا اسیر از گور برخاستگان هستیم؟

۹۹

مادر متأثر، در خود تلاشی قهرمانانه از زهد و رهایی را به کار می‌بندد. به پسرش می‌گوید: اگر این خدمتکار (که بی‌شک فرزند حرامزاده پدر مرحومت است) برای تو درمان و شاد زیستن معنی می‌دهد، او را به همسری بگیر. این من بودم که اشتباه می‌کردم، من بودم که پدرت را از دنیال کردن آزادانه تمایلاتش بازداشتیم. تا آنجاکه در دروغ و تزویر زندگی کردم. امروز صداقت، آزادی و حقیقت را حکمفرما می‌کنم و با حقیقت تو درمان خواهی شد. با وجود این زهد زیبا، منطقی و آزاد طلب، حمله شدید بر ضد تزویر بورژوازی و نوروز، اسوالد، به عکس، بهبود نمی‌یابد. در صحنه آخر، در آستانه خودکشی، از مادرش می‌خواهد به او خورشید را بدهد (و چرا ماه رانه؟)

اگر گفته کنت پرزور، مترجم نسخه چاپ شده نمایشنامه را بپذیریم، اجرای بازگشتگان اثر

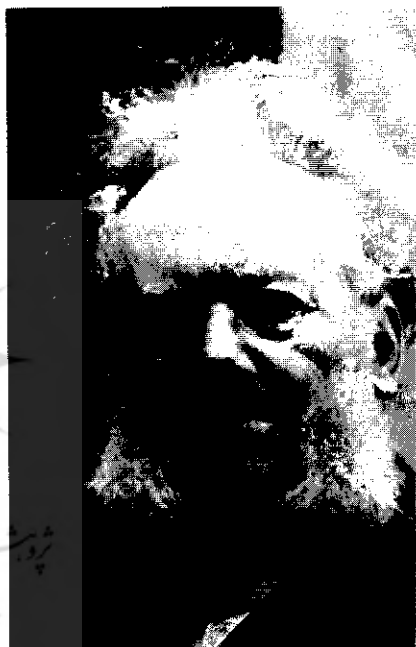
### Erinnerung an den Zola-Prozess — Paris 1898.



*Handwritten text in French, including the name 'Dreyfus' and the date 'Paris 1898'. The text is partially obscured by the portraits above it.*

ترسناکی بر روی تماشاگران گذاشته بود؛ از ترس و اضطراب مسری برجای میخکوب شده بودند، در فاصله میان دو پرده جرأت حرف زدن و نگاه کردن را نداشتند. درست بود که ایسن با نهفتن نشانه‌ای به خصوص عصبی کننده در نمایشنامه اش مردم را علاقه مند کرده بود: «آسوالد کودک با بیپ پدر شیرش بازی می کرد و حتی آن را به دهانش می برد.» مردم نیمه دوم قرن نوزدهم، تحت تلقین روانپزشکان شیطان صفت از تباهی ترسیده بودند، مفهومی که به آن، اعتقاد به موروثی بودن سیفلیس افزوده شد. امری که در پایان قرن موجب تحکیم وحشی فراگیر شد. تباهی، سرنوشت محتوم موروثی، در بطن آثار زولا است، مکانیسمی پنهان ولیکن نامحسوس که هنوز در طرح اولیه ایمان زیستن نمایان نمی شود. اثر ایسن، صحنه خانه بورژوازی متروک نزدیک دریا، کمی دورتر از دهکده ماهیگیران است. خانواده، مستقر در درهای بسته، مشابه مورد بازگشتگان هستند؛ مادری قدرتمند، پدری که هنوز زنده است ولی به خاطر ناتوانی اش به هیچ تقلیل یافته، پسری به اسم لازار، چیره دست ولی نامعقول، مدام در حال شکست، که سوژه بحران های اضطرابی است که او را در وحشت فرو می برد. این خانواده پذیرای فامیلی یتیم و فقیر است. پولین تصویر سلامتی، تعادل، بخشنده گی و عقل است. چیزی از موقعیت بشری او را نمی ترساند، زمان کودکی آثار پزشکی را مطالعه کرده و تمایلات جنسی را همچون عملکرد ساختمانی طبیعی و حتی قابل تحسین می داند چرا که در خدمت زندگی است. بخوبی حس می کنیم که نویسنده پولین را، در آنجا قرار داده تا به لازار شانس برای بهبود بدهد. اما لازار از پذیرش این شانس سرباز می زند، از پذیرش سلامتی و شاد زیستن در دسترس و با این همه از دست رفته سرباز می زند. می بینیم که عقل آزادمنش در تمامی دفعات پیروز نمی شود و لزوماً بر نوروز غالب نمی شود.

دکتر پاسکال را که در سال ۱۸۹۳ به چاپ رسید، زولایی نوشته که بازگشتگان را خوانده بود.



هنریک ایسن

دکتر پاسکال همچنین نتیجه اندیشه طولانی روگون - ماکارت است، آنچه که بی شک گویای عدم موفقیت این جلد اندکی متحول شده است زیرا حامل نیت بسیاری است.

دکتر پاسکال روگون که بیشتر محقق است تا طبیب، در پلاسان (واقع در اکس آن پروانس) کار می کند، جایی که چندان دور از خانه مادرش، فلیسیته مخوف، نگهبان سرسخت منافع و شهرت خاندان، نمی باشد. پاسکال به وضوح بعد گسترده ای از نویسنده است زیرا به عقیده

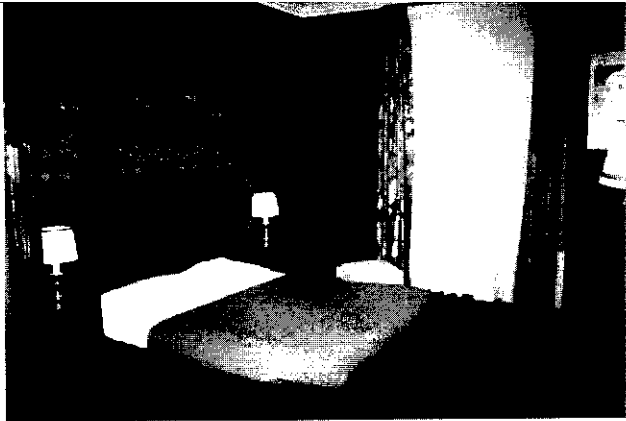
۱۰۱

**وقتی بیماری هایی که نمی توان آنها را مسری نامید اما بیشتر «فرهنگی» هستند تقریباً ابعاد گسترده ای پیدا می کنند، می توان در مورد امکان ریشه شناسی اجتماعی و معنی تاریخی چنین ناراحتی هایی فکر کرد. این امر در مورد بروز اضطراب در پایان قرن نوزدهم که مویاسان، زولا، مانس و ایسن گواه آن می باشند، صدق می کند، بدون نام بردن از فریود که در سال ۱۸۹۴ مقاله ای مختص به آنچه که نوروز اضطراب می نامید، نگاشت.**

زولا، او زندگی خود را صرف مطالعه تأثیرات وراثتی در خانواده روگون-ماکارت کرده است. همچنین در خانه پاسکال، کلوتیلد خویشاوند خیلی جوان، با روح پاک و شاعرانه، سکنی دارد. پاسکال برای تحقیقاتش در مورد وراثت، تمام اعضای خانواده را دسته بندی کرده و شجره کامل خاندان را تهیه کرده است. فسادهای پنهانی روگون - ماکارت ها در این اسناد که به دقت در داخل کمد بزرگ بسته ای نگهداری می شوند، نشان داده شده است. فلیسیته پیر، همواره در اطراف کمد مزبور، با نقاشی های دزدی و کتاب سوزانی پر سه می زند. علاوه بر تحقیقات نظری اش، پاسکال ابتکار عملی را نیز تجربه می کند. وی ادعا می کند بیماری های عصبی را با تزریق های جبران

کننده و چاره ساز مواد عصبی در مان می کند و بدین سان برای هدایت وراثت، آن را در اختیار می گیرد. او کارش را مطابق شعار «گفتن همه چیز برای شناختن همه چیز و درمان همه چیز»، پیش می برد که طرح کلی روش و هدف کارش می باشد. با این حال، این دانشمند بزرگ خود نیز در معرض اضطراب است. او می ترسد که اجداد هیولایی محبوس در گنجه نگریزند و او را به چنگ نیاورند. به عبارت دیگر او در چنبره خطر دیوانگی است که موروثی بودن آن در نمودار است.

فلیسیته پیر، با بهره گیری از سلاح مرعوب کننده مذهب، ذهن دختر جوان را آلوده کرده و هر



دو به اتفاق هم به کمند حمله ور می شوند. پاسکال آنها را غافلگیر می کند و رویارویی، بحران سودمندی را موجب می شود. دختر جوان با ایمان آوردن به دانش، پیرو پاسکال و بعد معشوقه یا بهتر بگویم همسرش می شود. پاسکال، بهبود یافته و ارضاء شده، از اطمینان و خلاقیت می درخشد. شیاطین بیماری روحی دور شده اند، اما با این همه بدنش او را مغبون می کند. پاسکال از ناراحتی قلبی می میرد، فلیسیته از آن برای نابود کردن پرونده ها سود می جوید. با این حال کلوتیلد باردار است و نوزاد فاتح، بی شک پیروزی پس از مرگ دکتر دانشمند را تضمین می کند.

می بینیم که انعکاس نمایشنامه ایسن در رمان های زولا متعدد است. طبقه اجتماعی یکسان، ساختار خانوادگی یکسان، بیماری «نوروز» یکسان و خطرات یکسان، در آخرین رمان که می بایست به دلیل اینکه نتیجه مجموعه است با پیام خوشبینانه ای تمام شود، پاسکال تنها با قبول از میان رفتن به نفع وارثش پیروز می شود. جنسیت در ما نشانه سرنوشتی است که ما را به ایجاد تراژدی هایی که خود منشأ آنان هستیم، مجبور می کند. شاید تنها کودکان متولد شده ما از این اجبار برهانند. جالب ترین مقایسه انجام گرفته برای ما شعار پاسکال است: «گفتن همه چیز برای شناختن همه چیز و معالجه همه چیز». پولین به تازگی و خانم آلوینگ پیشتر از او، نمی خواهند که رازهای قدیمی و ننگین و کاملاً پنهان خانواده به زندگی آنان لطمه بزنند و آنها را برای همیشه محبوس سرنوشتی که تکرار می شود، نگه دارند. هر دو بر این باورند که پیمان صداقت مطلق حاصل از اعتراف آشکار، کفایت می کند تا هیولاهای اجدادی به عقب رانده شوند و از خطرات دیوانگی که در کمین است، مانع شوند. چه بسا ایسن اینجا هوشمندتر یا دقیق تر از زولا است. او به طور واضح نشان می دهد که شروع مبارزه خانم آلوینگ در راه عقل آزادمنش با برانداختن تابو و سانسور، هیچ کارآیی درمانگری علیه دیوانگی ندارد. حقیقت این است که اگر گفتن همه چیز تنها مشتمل بر به رسمیت شناختن

میل به عنوان یک انرژی (غریزه جنسی) در خدمت عملکردی مشروع است، این در واقع گفتن چیز بزرگی نیست. برعکس این احساس وجود دارد که مشروع سازی سکس، بدور از امکان گفتن همه چیز، دقیقاً از انجام آن جلوگیری می‌کند، زیرا پیمان صداقت بر تحلیل استوار است و به نظر می‌رسد به براندازی آن منجر شود. اعتراف پلاینده برای از بین بردن وحشت و یا قابل دسترس کردن آن برای عقل کفایت نمی‌کند. کمی ساده است که انتقال موروثی سیفلیس را به آنچه که می‌تواند در قلمرو دانمارک فاسد باشد رجوع دهیم. به طور حتم ایسن را به ساده سازی افراطی متهم نمی‌کنم بلکه این اتهام به ناخوشنودترین ها یا بی‌اعتناترین ها از میان تماشاگران نمایشنامه اش وارد می‌آید. ♦♦



\* Ibsen et Zola / Les démons Familiaux / Jean Borie

1. La Foie de vivre
2. Le Docteur Pascal
3. Les Revenants
4. Rougon-Macquart
5. Un ennemi de Peuple



شعبه مطالعات قرآنی  
مجمع علمی قرآنی